

امامت از دیدگاه شیعه دوازده امامی با تکیه بر براهین عقلی و آیات و روایات

محمدحسین بیات*

دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

(تاریخ دریافت: 1393/2/30؛ تاریخ تصویب: 1393/4/17)

چکیده

۶۵
سال 4، شماره 12، پاییز 1392

مسأله امامت از دیرباز مطمح نظر متکلمان و مفسران نامدار اسلامی بوده است. فرقه‌های اسلامی در هیچ یک از مسائل دینی به سان مسأله امامت اختلاف نظر نداشته‌اند. علمای نام‌آور اسلامی، اولاً به دو فرقه بزرگ شیعه و اهل سنت تقسیم شدند که جمیع فرقه‌های شیعه در تعیین امام، قائل به نص شدند، لیکن همه فرقه‌های اهل سنت قائل به بیعت و اجماع اهل حل و عقد در این باب گشتند. فرقه‌های شیعه نیز در امر تعیین امام، از برخی جهات متشبهت گشتند. برخی قائل به نص خفی و برخی دیگر به عدم عصمت امام نظر دادند. در این میان، شیعه اثناعشری بر این باور است که وجود امام با قاعده عقلی لطف اثبات می‌شود، چون امامت از ملحقات نبوت است. به دنبال اثبات امام با این قاعده عقلی، عصمت و منصوص بودن امام از جانب خدا و رسول را نیز با استناد به عقل و نقل اثبات می‌کنند. نویسنده مقاله در این جستار، برجسته‌ترین براهین عقلی شیعه دوازده امامی را ذکر نموده، سپس با استناد به آیات و روایات، عصمت و منصوص بودن امام را به اثبات رسانیده است. نکته قابل توجه در باب امامت، آوردن براهین عقلی نو با نگاهی دیگر می‌باشد و نیز تکیه به کتاب الحجّه اصول کافی است، که دیگر نویسندگان به این دو نکته کم‌توجه بوده‌اند.

واژگان کلیدی: امامت عامه، امامت خاصه، عصمت، نص، شیعه، اهل سنت، آیات و روایات.

* E-mail: Dr_bayat@ymail.com

مقدمه

مسأله امامت بعد از توحید و نبوت، مهم‌ترین مسأله در دین اسلام است. امت اسلامی به طور کلی در این باب به دو فرقه بزرگ شیعه و اهل سنت منقسم شده که هر یک از این دو فرقه با وجود اختلافات درون‌گروهی، دو تفاوت جوهری با یکدیگر دارند. به باور جمیع فرقه‌های شیعه، امام باید منصوب باشد، یعنی شخص امام باید از جانب خدا و رسول خدا تعیین شده باشد، چون عصمت در امام شرط است و شخص معصوم را فقط خدا و رسول خدا می‌شناسد.

شیخ طوسی می‌فرماید: «امامت بعد از توحید مهم‌ترین مسأله دینی است، چه بدون شناخت و فهم جایگاه امام، توحید ناقص خواهد بود و جمیع دستاوردهای پیامبر اعظم (ص) در معرض خطر و اضمحلال قرار خواهد گرفت» (طوسی، 1351: 50). فیاض لاهیجی نیز در این باب گفته است: «جمهور امامیه، امامت را از اصول دین دانند، چون بقای دین و شریعت را به وجود امام موقوف دانند، چنان‌که ابتدای شریعت موقوف به وجود نبی است. پس حاجت دین به امام به سان حاجت دین به نبی است» (فیاض لاهیجی، بی‌تا: 333).

بنابراین، امامت جزء اصول دین است و مباحث مربوط به آن در ردیف مباحث توحید و نبوت خواهد بود و بدین جهت باید در دانش کلام مورد بحث قرار گیرد. گرچه از جهت تعیین حدود ولایت تشریحی در علم فقه نیز مورد بحث واقع می‌شود، لیکن امامت از نگاه جمیع فرقه‌های اهل سنت، مقوم دین نباشد، بلکه مدیریت جامعه اسلامی است و چنین شخصی نیاز به عصمت ندارد و بدین جهت، با اجماع و بیعت تعیین می‌گردد.

فیاض لاهیجی در بیان باور ایشان می‌گوید: «امام الحرمین که از اعظم علمای اهل سنت است، گفته است: «اگر از امام ظلم و جور ظاهر شود و با منع قولی منجر نگردد، هر آینه اهل حلّ و عقد را رسد که بر منع فعلی او اتفاق نمایند، گرچه نیاز به جنگ و ستیز باشد. شارح مقاصد گفته است: بی‌تردید مباحث امامت سزاوار است که جزء فروع دین باشد و اگر بخشی از امت امام را نصب نمایند، از عهده بقیه ساقط باشد، چون شارع فی الجمله قصد تحصیل آن دارد، لیکن به جهت شیوع عقاید روافض و خوارج، متکلمان امامت را به علم کلام ملحق کرده‌اند» (همان).

بدیهی است که باور امامیه اثناعشری در باب امامت از جهات عدیده با باورهای فرقه‌های دیگر شیعه مثل کیسانیه، زیدیه، اسماعیلیه و غیره متفاوت می‌باشد، گرچه در منصوب بودن امام فی الجمله اتفاق نظر دارند.

به هر روی، این جستار به اختصار در چهار بند زیر به رشته تحریر کشیده آمده است:

- (1) مفهوم‌شناسی و تعاریف.
- (2) امامت عامه از نگاه عقل و نقل.
- (3) امامت خاصه در اصول کافی.
- (4) امامت خاصه در قرآن و برخی از روایات (غیر اصول کافی).

(1) مفهوم‌شناسی امام و شیعه

۶۵

راغب اصفهانی در باب معنی امام می‌گوید: «الإمامُ هُوَ الْمُؤْتَمُّ بِهِ إِنْسَانًا كَانَ يَقْتَدِي بِقَوْلِهِ أَوْ فِعْلِهِ، أَوْ كِتَابًا أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ، مُحِقًّا كَانَ أَوْ مُبْطِلًا، وَ جَمَعُهُ أئِمَّةٌ. وَقَوْلُهُ تَعَالَى: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (الإسراء/71) أَى بِالَّذِي يَقْتَدُونَ بِهِ: امام یعنی مقتدا و کسی یا چیزی که بدو اقتدا کنند. ممکن است امام انسانی باشد که به قول و فعل او اقتدا نمایند و یا کتاب آسمانی و غیر آن باشد، حق یا باطل باشد و جمع امام، ائمه است. خداوند با توجه بدین معنی فرمود: روز قیامت، هر کس را با امام و پیشوایشان خواهیم خواند» (راغب اصفهانی، 1385).

سال

4

شماره

12

پیاپی

1392

واژه «امام» در قرآن مجید دوازده بار به صورت مفرد و جمع وارد شده که تا حدودی دارای همین معنی می‌باشد. کلمه امام دو بار در آیه 12 و آیه 41 سوره توبه و قصص آمده است، سه بار در آیات 12، 12، 17 سوره‌های هود، احقاف و یس وارد شده، یک بار در آیه 79 سوره حجر، یک بار در آیه 74 سوره فرقان، دو بار در آیات 73 و 24 سوره‌های انبیاء و سجده «وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا»، یک بار در آیه 5 سوره قصص، یک بار در آیه 71 سوره اسراء و یک بار هم در آیه 124 سوره بقره آمده است. در جمیع این آیات، گاه امام پیشوای پرهیزکاران و در خط نبوت است و گاهی دیگر، پیشوای تبهکاران و در خط شیطان است.

اما راغب اصفهانی شیعه را چنین معنی کرده است: «الشَّيْعَةُ مَنْ يَتَّقَوِي بِهِمُ الْإِنْسَانُ: شیعه کسانی باشند که رهبرشان را تقویت نمایند و در خدمت او باشند» (همان). شیخ مفید نیز می‌فرماید: التَّشْيَعُ فِي أَصْلِ اللَّغَةِ هُوَ الْإِتْبَاعُ عَلَى وَجْهِ التَّدْيِينِ وَالْوَلَاءُ لِلْمَتَّبِعِ عَلَى الْإِخْلَاصِ: شیعه بودن یعنی تبعیت و پیروی، همراه با باور دینی و محبت شدید، نسبت به متبوع خود. خداوند با توجه به همین معنی فرمود: «وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لِأَبْرَاهِيمَ: ابراهیم از شیعیان نوح

بود» (الصّاقّات/83). بدیهی است که پیروی ابراهیم از نوح همراه محبت و باور دینی است و پیروی خشک زبردست از زبردست نمی‌باشد (ر.ک؛ شیخ مفید، 1371: 36).

طبق سخن شیخ مفید، شیعه به پیروان خاص اطلاق می‌شود که همراه محبت و باورمندی دینی است. با توجه بدین نکته، شیعه حاضر است هرچه دارد در راه رهبر محبوب خود فدا کند. نکته قابل توجه آنکه وقتی کلمه «شیعه» مطلق آورده شود، به پیروان حضرت علی و سایر امامان (علیهم‌السلام) اطلاق می‌گردد که معتقد به امام منصوص هستند و اگر مقصود جز این باشد، همراه مضاف‌الیه ذکر می‌شود؛ مثل شیعه آل امّیه، شیعه آل عباس و ... (ر.ک؛ همان).

تعریف اصطلاحی امام

هریک از فرقه‌های گونه‌گون اسلامی، امامت را طبق باور خود تعریف کرده‌اند. از آن میان فرقه دوازده امامی گرچه امامت را با تعابیر گونه‌گون تعریف نموده‌اند، لیکن در سه نکته اتفاق نظر دارند که ذیلاً بدانها اشاره خواهد شد. ابن میثم بحرانی می‌گوید: «الإمامة ریاسة عامة فی أمور الدین و الدنیا للإنسان الذی له الإمامة بالأصالة: امامت ریاست عام (مطلق) بالأصالة در جمیع امور دینی و دنیایی برای انسانی برگزیده از جانب خدا و رسول می‌باشد» (بحرانی، 1355: 174).

سه نکته مورد اشاره در این تعریف گنجانده شده است: یکی ریاست عامه و ولایت مطلق امام در جمیع شئون دنیایی و دینی است. دو دیگر، برگزیدگی و منصوص بودن امام از جانب خدا و رسول است. سوم آنکه این ریاست نیابت و خلافت بدون فاصله بعد از پیامبر است. قید اخیر، جهت اخراج نایبان خاص یا عامی است که از جانب پیامبر تعیین می‌شدند.

شیخ طوسی در این باب می‌فرماید: «الإمام رئیس منبسط الید، یردع المعاندين و ینتصف للمظلومین من الظالمین: امام رئیس گشاده‌دستی است (دارای ولایت مطلق است) که از زیاده‌طلبی معاندان جلوگیری می‌کند و دادِ ستم‌دیدگان از ستمگران بستاند» (طوسی، 1351، ج 1: 60). خواجه نصیر طوسی نیز در تعریف امامت می‌فرماید: «الإمامة ریاسة عامة دینیة مشتملة، علی ترغیب عموم الناس فی حفظ مصالحهم الدینیة و الدنیویة و زجرهم عما یضرهم بحسبها: امامت ریاست عام و مطلق است که شامل واداشتن مردمان بر حفظ مصالح دینی و دنیایی‌شان می‌باشد و نیز بازداشتن مردم از کارهای خلاف مصالح‌شان که به دست امام صورت گیرد» (حلی و طوسی، 1360: 77). علامه حلی نیز می‌فرماید: «امامت ریاست عامه در امور دینی

و دنیایی برای شخص وارسته‌ای از آدمیان به نیابت از پیامبر اکرم(ص) و انتخاب ایشان می‌باشد» (حلی، 1375: 66). عبدالرزاق لاهیجی نیز می‌فرماید: «مراد از امامت نیست مگر ریاست عامه مسلمین در امور دنیا و دین بر سبیل خلیفگی و نیابت از پیغمبر» (فیاض لاهیجی، بی‌تا: 329).

2) امامت از نگاه عقل و نقل

فی الجمله، علمای شیعه مباحث عقلی امامت عامه را در چهار مطلب منطقی و عقلی بیان داشته‌اند. ابن میثم بحرانی خلاصه این چهار مطلب را به طور تفصیل در قواعد المرام بیان فرموده که ذیلاً خلاصه‌ای از آن آورده می‌شود:

1- هلیت وجود امام: در این بحث از ضرورت یا عدم ضرورت وجود امام بحث می‌شود و با قاعده عقلی لطف، وجود امام اثبات می‌گردد.

2- لمیت وجود امام: در این بخش از هدف و چرایی وجود امام بحث می‌شود.

3- کیف الإمام: در این بخش از صفات امام بحث به میان می‌آید.

4- من الإمام: این بخش که آخرین بحث عقلی امامت است، به اثبات امامت خاصه پرداخته می‌شود و در باب تعیین شخص امام سخن به میان می‌آید (ر.ک؛ بحرانی، 1355: 174).
ذیلاً درخور این جستار هر یک از این چهار مطلب مورد بحث قرار می‌گیرد.

1-2) هل الإمام ضروری الوجود؟

ملاک حکم عقل در باب نصب امام از جانب خداوند، همان ملاک نصب پیامبر است. به باور شیعه دوازده امامی سبب و انگیزه نصب پیامبر و بعثت او، لطف نامتناهی الهی به جامعه بشری می‌باشد. چه خداوند حکیم قادر، طبق رحمت و لطف رحمانی به همه ممکنات و در رأس آنها به آدمیان، هستی بخشید و طبق رحمت رحیمی و لطف خاص الهی، جهت هدایت و ارشاد بشر پیامبران را برانگیخت. بدیهی است که نیاز بشر به هدایت و ارشاد، دائمی و لطف خداوندی نیز همیشگی و مستمر است. پس وجود امام، استمرار لطف خداوند به جامعه بشری می‌باشد. به بیان دیگر، علت محدثه، علت مبقیه نیز هست.

با توجه بدین نکته، شیخ طوسی در آغاز تلخیص الشافی می‌فرماید: «الکَلَامُ فِي وُجُودِ الإِمَامِ عَقْلاً وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ سَمْعٌ، وَ الَّذِي يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ مَا تَبَيَّنَ مِنْ كَوْنِهِ لُطْفًا، فَجَرَى مَجْرَى سَائِرِ الأَلطَافِ فِي أَنَّهُ لَا يَحْسَنُ التَّكْلِيفُ مِنْ دُونِهِ: سخن در وجوب وجود امام به حکم عقل است،

گرچه به فرض سمع (آیات و احادیث) در کار نباشد. دلیل این مطلب، لطف بودن امامت به سان سایر الطاف الهی می‌باشد، (به سان وجود پیامبر) که بدون آن تکلیف از جانب حق تعالی مورد قبول عقول نخواهد بود» (طوسی، 1351، ج1: 59). ملا عبدالرزاق لاهیجی نیز می‌فرماید: «هرکه نبوت را دانسته باشد و سبب حاجت به نبی را شناخته باشد، شک نکند در بقای حاجت به وجود چنین شخصی در هر زمانی از ازمینه، بقای تکلیف حاجت ناس به وجود مرشد هادی امر ناهی که از او فراگیرند و به او رجوع نمایند، معلوم است. پس امامت جز خلیفگی و نیابت از پیامبر نباشد» (فتیاض لاهیجی، بی‌تا: 329). باز همو فرماید: «نشاید و روا نبود که پیغمبر (ص) شخصی را به جهت قیام به امور مکلفین تعیین نکند و حال آنکه بیان کرده باشد امور غیر ضروری را. عصمت در چنین شخصی شرط باشد و عقول بشری راهی به شناخت عصمت نباشد. پس واجب باشد ورود نص بر او از جانب خدای تعالی» (همان: 334).

خواجه نصیر طوسی نیز در باب وجوب وجود امام با استناد به قاعده عقلی لطف می‌فرماید: «انحصار اللطف فيه معلوم للعقلاء، وجوده لطف و تصرفه لطف آخر: انحصار لطف به نصب و تعیین امام (بعد از پیامبر) برای عاقلان جهان روشن است، چه وجود امام در میان جامعه بشری لطف و تصرف او در امور دینی و دنیایی لطفی دیگر است» (حلی، 1364: 362). علامه حلی در این باب می‌فرماید: «هی و اجبه عقلاً لأن الإمامة لطف، لانا نعلم إذا كان للناس رئیس مطاع مُرشد، كانوا إلى الصلاح أقرب و من الفساد أبعد: به حکم عقل نصب امام از جانب خداوند واجب باشد، چون ما می‌دانیم که اگر برای مردمان رئیس مفترض الطاعة و راهنمای معصوم در کار باشد، به صلاح نزدیک و از فساد دورتر خواهند بود» (حلی، 1385: 66). ابن میثم نیز می‌فرماید: «إن نصب الإمام لطف من فعل الله، و كل لطف واجب في حكمة الله أن يفعله، فنصب الإمام واجب من الله في كل زمان: همانا امام لطفی از افعال خداوندی باشد و در حکمت الهی جمیع لطف‌ها واجب است. پس نصب امام از جانب خداوند در جمیع ازمینه بقای تکلیف واجب است» (بحرانی، 1355: 175).

شایان ذکر آنکه ریشه حکم عقلی قاعده لطف در قرآن مجید است که خداوند عقول سالم بشری را بدان حکم ارشاد فرمود و در آیات بسیاری بدان اشارت فرموده است: «...كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ... پروردگارتان رحمت را بر خود فرض کرده...» (الأنعام/54). در این آیه دو نکته قابل دقت است: یکی آنکه هیچ نیرویی لطف را بر خدا واجب نکرده، چون خدا بالادست ندارد، بلکه خود، لطف را بر ذات خود واجب کرده است. دو دیگر آنکه چون خداوند حکیم و قادر مطلق است،

محال است که بخل در ذات او راه یابد و رحمتی را دریغ نماید. با توجه بدین نکته، خداوند بارها وجود پیامبر و قرآن را به عنوان رحمت و لطف معرفی کرده است و به عنوان نمونه می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ: ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم» (الأنبياء/107)؛ «وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ...: و از قرآن آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان نازل می‌کنیم...» (الإسراء/82). بدیهی است که وجود امام نیز در راستای وجود پیامبر و قرآن است و با نصب امام، لطف بی‌کران الهی استمرار می‌یابد.

۶۵

2-2) علت غایی نصب امام

شیعه دوازده امامی بعد از آنکه به حکم قاعده عقلی، لطف وجود و وجوب نصب امام را اثبات کردند، علت غایی و هدف از نصب و تعیین امام را مورد بحث قرار دادند. بدیهی است که بحث از هدف و غایت، مترتب بر بحث وجود امام است. دو نکته در این باب از نظر امامیه بسیار مهم است: یکی آنکه جامعه بشری بدون امام، به سرمنزل سعادت و کمال نخواهد رسید. دو دیگر آنکه امام؛ حافظ شریعت است و شریعت بدون او نماند.

ابن میثم در بیان هدف از نصب امام فرموده است: «هدف و غایت از نصب امام در دو چیز خلاصه می‌شود: یکی آنکه امام جامعه بشری را به اذن الله به جهت کمال ممکن سوق می‌دهد. دو دیگر آنکه حافظ شریعت حقه الهی می‌باشد و بدون وجود امام شریعت الهی نباید، چون مدعیان ناشایسته با اعمال نابایسته خود دین را تحریف نمایند. امام در شرایط گونه‌گون دین خدا را از خطرات حفظ فرماید که او مقوم دین و دین متقوم به اوست (بحرانی، 1355: 177). لاهیجی در این باب فرموده است: «برای دو جهت نصب امام واجب است: یکی حاجت شریعت باقیه الی یوم القیامه به حافظی معصوم، چنان که محتاج است در ابتدا به مبلغی معصوم. حاجت شریعت در بقا به حافظ، شبیه به حاجت وجود ممکن به علت در بقاء باشد. دوم حاجت مکلفین به رئیس مطاع مأمون از خطا و جور که با وجود او نزدیک شوند به فعل تکلیف» (فتیاض لاهیجی، بی‌تا: 339).

فاضل مقداد در این باب گفته است: «هر که قواعد سیاست داند، شک نکند که وقتی رئیسی هدایت‌گر در کار باشد که جلوی ستمگران ایستد و آنان را از ستم منع نماید و مردمان را به دینداری وادارد، این جامعه به صلاح و قرب الهی نزدیک، و از فساد و تباهی دور ماند. پس مقصود و هدف از لطف الهی در نصب امام معصوم جز این نباشد» (حلی، 1365: 68).

2-3) کیف الإمام (صفات امام)

این بخش در حقیقت برجسته‌ترین مبحث امامت است. عصمت، در رأس جمیع صفات والای امامت می‌باشد که با وجود عصمت سایر کمالات نیز به تبع آن وجود دارد. به باور شیعه، امام باید معصوم باشد، یعنی در اندیشه و گفتار و کردار خطا نداشته باشد. امام از این جهت شباهت تام به پیامبر دارد، چه او نیز باید معصوم باشد. بدیهی است که معنی این سخن، تساوی امام با پیامبر نیست، چه پیامبر، آورنده و گیرنده شریعت است، لیکن امام، حافظ و مبین شریعت پیامبر است.

برخی از عالمان اهل سنت به سان قاضی عبدالجبار معتزلی، به شیعه خرده گرفته‌اند و گفته‌اند که به باور شیعه، پیامبر و امام مساوی هستند، چون هر دو معصوم‌اند. سیدمرتضی نخست سخنان وی را به طور تفصیل آورده، سپس پاسخ بسیار عالمانه‌ای بدو داده است و چنین فرموده: «إِنَّ مَنْ جَعَلَ بَعْضَ صِفَاتِ النَّبِيِّ أَوْ أَكْثَرَهَا لِلْإِمَامِ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا مَرْتَبَةً مَعْقُولَةً، خَالَفَ خُصُومَهُ فِي

صِفَاتِ الْإِمَامِ: هر که برخی یا اکثر صفات پیامبر را برای امام اثبات نماید و میان آن دو فرقی معقول قائل شود (و بگوید که أخذ شریعت ویژه پیامبر است)، با معاندان خود در باب صفات امام مخالفت ورزیده، نه آنکه امام را با پیامبر یکسان دانسته باشد» (سید مرتضی، 1383، ج 1: 36).

اینکه جمیع علمای اهل سنت منکر عصمت امام هستند، بدان جهت است که می‌دانند اگر عصمت شرط شود، باید از باور خود دست بردارند، چون به قول خودشان هیچ یک از خلفا معصوم نبوده‌اند. بدیهی است که تعصب، مانع قبول حقیقت است.

اینک ذیلاً دیدگاه‌های عالمان نام‌آور شیعه دوازده امامی در این باب ذکر می‌شود:

شیخ طوسی فرموده است: امامت با قاعده عقلی لطف اثبات شد. وقتی امام لطف است که معصوم باشد، چه بدون عصمت، وی مصون از خطا در اندیشه، گفتار و کردار نخواهد بود. اگر بنا باشد که امام عمداً یا حتی سهواً مرتکب خطا شود، با وجوب تبعیت از او متناقض خواهد بود. مضاف بر آنکه چنین وجوبی اغراء به جهل است. با این فرض، وجود امام نه تنها لطف نیست، بلکه بدترین شر است، چون سبب دوری مردم از خدا و گرفتار آمدنشان در عذاب نامحدود آخروی می‌شود. فی الجمله، عصمت امام به سان عصمت انبیاء می‌باشد، چون هر دو حافظ و مبین شریعت هستند.

خلاصه سخنان شیخ چنین است: «فَالْعِصْمَةُ شَرْطٌ أَسَاسِيٌّ لِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأئِمَّةِ، سِوَاءَ فِي الذُّنُوبِ الْكَبِيرَةِ أَوْ الصَّغِيرَةِ وَسِوَاءَ قَبْلِ النَّبُوَّةِ وَالْإِمَامَةِ وَبَعْدَهُمَا عَلَى سَبِيلِ الْعَمْدِ وَ النَّسْيَانِ» (طوسی، 1351، ج 1: 62). سخن شیخ طوسی در باب عصمت امام، کامل‌ترین سخن می‌باشد که بیانگر باور شیعه دوازده امامی است.

اگر کسی بگوید و بپرسد که عصمت بعد از امامت معقول است، لیکن عصمت پیش از امامت چه لزومی دارد؟ پاسخ این است که برای برخی از مقامات معنوی سابقه درخشان لازم است تا پذیرش مردمی را داشته باشد؛ مثلاً اگر کسی سابقه بد داشته باشد و بعد توبه نماید، مردم او را به عنوان مرجع دینی و رهبر دینی نمی‌پذیرند. همچنان که در نظام جمهوری اسلامی هیچ یک از اعضای ساواک شاه، وزیر یا حتی مدیر کل نشد، گرچه ممکن بود توبه کرده باشد.

خداوند در قرآن بدین نکته اشارت فرموده است که «... لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد» (البقره/124). کلمه «ظالمین»، عموم و اطلاق دارد، یعنی هیچ یک از ستمگران بدون هیچ قید و شرطی شایستگی امامت ندارند. طبق این آیه اگر کسی مرتکب هر نوع ستمی در هر مرحله‌ای از زندگی خود شده باشد، شایستگی این مقام شامخ الهی را ندارد. اگر کسی در نوجوانی مرتکب گناهی شده باشد و بعد توبه نموده باشد نیز مشمول این آیه می‌گردد. چون گناه، ظلم به نفس یا ظلم به غیر است که بارها خداوند در قرآن گناهکار را ظالم معرفی کرده است؛ مثلاً در سوره کهف آیه 35 در باب کسی که از دین برگشته و منکر آخرت شده بود، می‌فرماید: «وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا».

بدیهی است که این آیه خود دلیل واضحی بر عصمت امام نیز هست که در بحث قرآنی بدان اشاره خواهد شد. خواجه نصیر طوسی با عباراتی کوتاه با پنج برهان عصمت امام را اثبات فرموده است و چنین گفته است: «وَأَمْتِنَاعُ التَّسَلُّلِ يُوجِبُ عِصْمَتَهُ؛ وَ لِأَنَّهُ حَافِظٌ لِلشَّرْعِ؛ وَ لِوُجُوبِ الْإِنْكَارِ عَلَيْهِ لَوْ أَقْدَمَ عَلَى الْمَعْصِيَةِ، فَيُضَادُّ أَمْرَ الطَّاعَةِ؛ وَ يَفُوتُ الْغَرَضُ مِنْ نَصْبِهِ؛ وَ لِإِنْحِطَاطِ دَرَجَتِهِ عَنِ أَقْلِ الْعَوَامِّ: اگر امام، معصوم نباشد تسلسل لازم آید، و چون امام حافظ شریعت است، باید معصوم باشد. نیز اگر امام معصوم نباشد، واجب‌الانکار شود که با مفترض الطاعة بودن متناقض باشد، و نیز اگر امام معصوم نباشد، نقض غرض شود (چون هدف از نصب امام هدایت است و در صورت عدم عصمت، سبب ضلالت امت شود). همچنین اگر معصوم نباشد، لازم آید که از توده مردم هم پست تر شود، چون آگاهانه مرتکب گناه می‌شود» (طوسی، 1364: 364).

علامه حلی به نحو مبسوط این براهین پنج‌گانه را شرح کرده که جهت رعایت اختصار از بیان آن معذوریم. فی الجمله، با توجه به هدف نصب امام، اگر بنا باشد که او خطا کند، به امام دیگر باید رجوع شود و هكذا که به تسلسل انجامد و چون تسلسل باطل باشد، پس امام باید معصوم باشد و نیز امام که حافظ شریعت است، نباید خطا کند و گرنه میباید و حافظ شرع نباشد. خداوند فرموده است که حافظ شریعت باید بدون خطا شریعت را بیان نماید: «... وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...» و ما این ذکر [=قرآن] را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است، برای آنها روشن سازی...» (التحل/44). و نیز غرض و هدف از نصب امام، ارشاد جاهلان و خطاکاران است و اگر خود خطاکار باشد، هم متناقض با وجوب اطاعت امام است، هم غرض حاصل نشده است و نیز اگر امام خطا کند، با توجه به اینکه او آگاه‌تر از دیگران است و گناه عالم بدتر از گناه جاهل است، پس لازم آید که بدتر از مردم عادی باشد.

قیاض لاهیجی نیز با براهین استوار عصمت امام را اثبات نمود که ذیلاً بخش‌هایی از سخنان وی آورده می‌شود:

سر؛
سال 4 شماره 12، پیاپی 1392

جمهور اهل سنت برآنند که امامت از فروع دین است، بنابراین که بقای دین را موقوف ندارند به وجود امام، بل نظام امور مسلمین را منوط به او دانند. لیکن جمهور امامیه امامت را از اصول دین دانند، بنابراین که بقای شریعت را به وجود امام موقوف دانند، چنان که ابتدای شریعت به وجود نبی موقوف است. دیگر از مواضع اختلاف، عصمت امام است. امامیه عصمت امام را واجب دانند، چون امام نزد ایشان از مقومات دین باشد و با عدم عصمت امام، دین مأمون از تغییر و تبدیل نتواند بود. نزد غیر امامیه عصمت شرط نباشد. امام الحرمین که از اعظم علمای ایشان است، گفته که چون ظلم و جور امام ظاهر شود و به منع قولی منجز نشود، هر آینه اهل حل و عقد را رسد که اتفاق کنند بر منع فعلی، اگرچه محتاج به تشهیر اسلحه و حروب باشد (ر.ک؛ قیاض لاهیجی، بی‌تا: 333).

در پایان این بخش، شایان ذکر آن که شیعه دوازده امامی با اثبات عصمت امام، جمیع کمالات ممکن را نیز برای امام اثبات کرده‌اند. ابن میثم در این باب گفته است: «إِنَّا لَمَّا قُلْنَا يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْإِمَامُ مَعْصُومًا، وَجَبَ أَنْ يَكُونَ مُسْتَجْمِعًا لَجَمِيعِ الْكَمَالَاتِ النَّفْسَانِيَّةِ مِثْلَ الْعِلْمِ وَالشَّجَاعَةِ وَالْعَدَالَةِ» (بحرانی، 1355: 179).

2-4) مَنْ الْإِمَامُ؟ (شخص امام بعد از پیامبر کیست؟)

این بخش مربوط به امامت خاصه است. سه بخش پیشین در حقیقت به عنوان مقدمه بر این بخش بود. چون بعد از اثبات وجوب وجود امام و هدف از نصب امام و بیان عصمت برای امام، حال سخن این است که چه کسی بعد از پیامبر(ص) حائز این مقام شامخ می‌باشد. بدیهی است که اهل سنت با توجه به اینکه عصمت را در امام شرط نمی‌دانند و او را مدیر امت می‌پندارند، در انتخاب او نیز به رأی مردم بسنده می‌کنند. لیکن جمیع فرقه‌های شیعه مخصوصاً شیعه دوازده امامی، اتفاق دارند که مردم امام معصوم را نتوانند انتخاب نمایند، چون معصوم را فقط خدا و رسول شناسند و بنابراین، باید امام از جانب خدا و رسول تعیین شود. این همان منصوص بودن امام است. شیعه دوازده امامی قائل به نصّ جلیّ می‌باشد، گرچه برخی از فرقه‌های شیعه به سان زیدیه قائل به نصّ خفیّ هستند.

فی الجملة به حکم عقل، بعد از پیامبر اکرم(ص) هیچ کس جز علی، علیه‌السلام، معصوم نیست. پس علی(ع) امام بعد از رسول خدا(ص) می‌باشد. شیخ طوسی در این باب می‌فرماید: «ما از دو راه منصوص بودن حضرت علی(ع) را اثبات می‌نماییم؛ یکی از راه براهین عقلی، دو دیگر با تمسک به ادلّه نقلی. اما دلیل عقلی ما آن است که ما امامت را با قاعده عقلی لطف اثبات نمودیم و گفتیم که لطف الهی وقتی محقق می‌شود که امام معصوم باشد. اینک می‌گوییم که بعد از پیامبر(ص)، سه کس در مظانّ احراز مقام امامت بودند. عباس عموی پیامبر، ابوبکر و علی(ع). با برهان تفصیل و تردید، اثبات می‌شود که فقط علی، علیه‌السلام، شایسته مقام امامت است، چون عباس اساساً نسبت به احکام اسلامی آگاهی کامل نداشت و ابوبکر نیز خود اقرار به عدم عصمت خویش کرد و طبق نقل علمای نام‌آور اهل سنت مثل امام دینوری (در کتاب الامامة و السياسة، ج 1: 16)، تاریخ طبری (ج 3: 210) و مسند احمد حنبل (ج 1: 14) و ... ابوبکر گفت: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ مَعْصُومًا بِالْوَحْيِ وَ كَانَ مَعَهُ مَلَكٌ وَ إِنَّ لِي شَيْطَانًا قَدْ يَعْتَرِينِي، أَلَا فَرَأَوْنِي فَإِنْ اسْتَقَمْتُ فَأَعِينُونِي وَ إِنْ زَعَتُ فَقُومُونِي: همانا پیامبر خدا به واسطه وحی معصوم بود و پیوسته فرشته‌ای همراهش بود، لیکن شیطانی همراه من است که گاه بر من غلبه می‌کند. به هوش باشید و مرا تحت نظر بگیرید. اگر راه درست برگزیدم، کمکم نمایید و گرنه مرا از انحراف بازدارید». بنابراین، معلوم شد که جز علی، علیه‌السلام، هیچ کس از یاران پیامبر(ص) معصوم نبود. چه علی(ع) بارها از عصمت و علم غیب خود سخن گفته است و هیچ‌گاه فرموده که من گناه کارم یا ممکن است گناه کنم. پس فقط علی(ع) شایستگی مقام امامت بعد از پیامبر(ص) دارد. اما از طریق نقل نیز آیات و روایات بسیار در باب تعیین حضرت علی(ع) به مقام امامت وجود دارد که جداگانه واری می‌شود (ر.ک: طوسی، 1351، ج 2: 5-10).

بدیهی است سخنان شیخ طوسی در این باب کامل و برهانش استوار می‌باشد، لذا جهت رعایت اختصار در این باب، به همین مقدار اکتفا می‌شود. شایان توجه است که آنچه در این چهار بخش گفته آمد، اثبات امامت با استفاده از براهین عقلی بود. اینک ذیلاً به اختصار این مطلب مهم را از طریق نقل نیز پی می‌گیریم:

5-2) امامت در آینه آیات و روایات

در قرآن مجید بارها به مسأله امامت پرداخته شده که جهت رعایت اختصار به عنوان نمونه فقط به برخی از آنها ذیلاً اشاره می‌شود:

نخستین نکته قابل توجه آنکه خداوند در قرآن مجید میان امام و پیروانش سنخیت برقرار کرده است و فرموده: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ...» (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم...» (الاسراء/71). خداوند متعال در بیان دیگر فرموده است: «وَجَعَلْنَا هُمُ اُمَّةً

يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ...» و آنان [= فرعونیان] را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت می‌کنند...» (القصص/41). در باب امامان هدایت نیز می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ اُمَّةً يَهْتَدُونَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا...» و از آنان امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند، چون شکیبایی نمودند...» (السجده/24). در بیانی دیگر امامت هدایت را به عنوان پیمان الهی معرفی فرموده است و می‌فرماید: «... لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ: پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد» (البقره/124).

فی الجمله، چنان که از آیات مذکور لایح و روشن است، امامت در قرآن دو قسم است: یکی امامت شیاطین و طاغوت که امت و پیروان‌شان را به سوی جهنم سوق می‌دهند. دو دیگر، امامت الهی که پیروان خودشان را به طرف کمال و سعادت و بهشت جاودان هدایت می‌نمایند. خداوند این دو قسم رهبری را در آیه 257 از سوره بقره بیان فرموده است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا اُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ اُولَئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ: خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند که آنها را از نور به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند. آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.»

خداوند در قرآن مجید مسأله تبعیت از رهبر آگاه و هادی به حق را به عقل واگذار کرده است و می‌فرماید: «...أَقْمَنَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ: آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند، برای پیروی شایسته‌تر است یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود، مگر او را هدایت کنند؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه داوری می‌کنید؟!» (یونس/35).

علامه طباطبائی ذیل آیات «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا...» (السجده/24)، و «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ...» (الأنبياء/73)، می‌فرماید: «مقصود آن است که خداوند برخی از انبیای بنی‌اسرائیل را با توجه به صفات ویژه ایشان، به مقام امامت نیز نصب فرمود. ظاهراً «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» در این دو آیه جاری مجرای معنی امامت است؛ یعنی امام کسی باشد که هدایت به امر نماید. بنابراین، «هدایت به امر» در این آیات از شئون امامت است و معنایش آن است که امام علاوه بر ارائه طریق، دارای نوعی تصرف تکوینی است که خداوند فقط به امامان الهی عطا فرموده است. البته برخی از پیامبران نیز که مقام امامت هم داشتند، از چنین موهبتی برخوردار بودند» (طباطبائی، 1374، ج 14: 304 و ج 16: 266).

خداوند باز هم بدین نکته اشارت فرموده است چنان‌که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر را...» (النساء/59). نکته قابل توجه در این آیه آن‌که اطاعت رسول خدا و اولی‌الامر با اطاعت خداوند متفاوت آمده، چه فعل «أَطِيعُوا» بعد از «الرَّسُولَ» تکرار نشده است! از این بیان معلوم می‌شود که «أُولِي الْأَمْرِ» باید به سان نبی در هدایت‌گری و بیان احکام شریعت معصوم باشد که اطاعت از «أُولِي الْأَمْرِ» همان اطاعت از «رسول» خداست. لیکن اطاعت از خدا به گونه‌ای دیگر است، چون خداوند جاعل شریعت است، لیکن پیامبر و امام، مبتین و شارح شریعت هستند. بدین جهت، میان اطاعت خدا و غیر خدا (یعنی رسول و اولی‌الامر) از این جهت فرق گذاشته شده است و گرنه سخن خدا و رسول خدا و حتی اطاعت ایشان غیر هم نیست. لذا خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...: کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده...» (النساء/80).

2-6 احادیث در باب امامت عامه

احادیث در این باب بیش از آن است که در این جستار مختصر آورده شود. ذیلاً به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می‌شود.

امام صادق(ع) در حدیث مفصلی بعد از اثبات وجود پیامبر(ص) می‌فرماید: «همان سان که پیامبر حافظ و مقوم دین است و دین متقوم به اوست، امام نیز چنین است. با این تفاوت که پیامبر از طریق وحی، شریعت را از جانب خداوند اخذ می‌کند، ولی امام شارح و مبیین شریعت بعد از پیامبر اکرم (ص) است و وجودش تا قیامت مستمر می‌باشد. بخشی از این حدیث شریف چنین است: «لِكَيْلًا تَخْلَوْا أَرْضَ اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالَتِهِ» (کَلینِی، 1386، ج 1: 95).

امام رضا (ع) نیز در حدیث مفصلی همین مضمون را بیان فرموده که بخشی از سخنان آن حضرت چنین است: «أَمْرُ الْإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ.. فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُكْمِلْ دِينَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ وَ مَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ كَافِرٌ بِهِ: امر امامت تکمیل دین باشد. پس هر که پندارد که خداوند دین خود را کامل نکرده، کتاب خدا را ردّ نموده است و چنین کسی کافر می‌باشد» (همان: 114).

باز هم امام صادق(ع) در این باب می‌فرماید: «لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ: اگر زمین لحظه‌ای بدون امام ماند، نابود شود» (همان: 102).

3) امامت خاصه در اصول کافی

شایان ذکر آن که کتاب الحجّة/اصول کافی شامل یک دوره کامل اصول عقاید به خصوص مبحث امامت عامّه و خاصّه می‌باشد که دانشمندان اسلامی چنان که باید بدان توجه نمی‌کنند. ما در این جستار با توجه به ضیق مجال به چند حدیث در باب عصمت و علم ائمه اطهار، به عنوان نمونه ذیلاً اشاره می‌کنیم:

3-1) عصمت امامان در اصول کافی

در باب عصمت امامان، علیهم‌السلام، در این کتاب شریف احادیث بسیاری وارد شده که عصمت امام را لطف خداوند بر مردم معرفی کرده‌اند. این گونه احادیث ارشاد عقل به قاعده عقلی لطف است که متکلمان امامیه در اثبات امام منصوب بدان استدلال می‌کنند.

امام باقر(ع) می‌فرماید: «نَحْنُ الْمَتَانِي الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ نَبِيَّنَا مُحَمَّدًا (ص) وَ نَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ نَتَقَلَّبُ فِي الْأَرْضِ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ وَ نَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ يَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ بِالرَّحْمَةِ عَلَى عِبَادِهِ، عَرَفْنَا مَنْ عَرَفْنَا وَ جَهِلْنَا مَنْ جَهِلْنَا؛ ما ثانی قرآن هستیم که خداوند به پیامبرمان حضرت محمد(ص) عطا فرمود. ما وجه الله هستیم که میان شما حرکت می‌کنیم. ما چشم خداوند در میان مردمان هستیم و دست خداییم که جهت ایصال رحمت به مردمان گشوده شده است. هر که ما را شناخت، حقیقت را یافت و هر که ما را نشناخت، بی‌بهره ماند» (همان: 83).

سوره

امام صادق(ع) در این باب فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَ صَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَتَنَا وَ جَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ وَ لِسَانَهُ النَّاطِقَ فِي خَلْقِهِ وَ يَدَهُ الْمَبْسُوطَةَ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَ بَابَهُ الَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ خَزَائِنَهُ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ، بَنَّا أَنْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ أَيْبَعَتِ الثَّمَارُ وَ جَرَتِ الْأَنْهَارُ ... وَ بَعْبَادَتِنَا عَبْدَ اللَّهِ وَ لَوْ لَا نَحْنُ مَا عَبْدَ اللَّهُ؛ خداوند ما را آفرید و آفرینش ما را بهترین آفریده‌ها قرار داد و ما را چشم و زبان و دست گشوده، خود در میان مردمان قرار داد. خداوند ما را وجه‌الله و باب‌الله قرار داد که آدمیان از طریق ما به جانب خداوند روند. خداوند وجود ما را خازنان خود در آسمان و زمین خود قرار داد. به وساطت ما درختان بار دهند و جویبارها جریان یابند. اگر ما نبودیم، خداوند پرستش نمی‌شد» (همان). باز هم آن جناب فرموده است: «لَعَمْرِي مَا فِي السَّمَاءِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ وَ لِي لِلَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ إِلَّا وَ هُوَ مُؤَيَّدٌ وَ مَنْ أَيْدٍ لَمْ يُخْطِ؛ به جانم قسم که هیچ ولیّ خدایی در آسمان و زمین یافت نشود، جز آنکه از جانب خداوند مؤید باشد و هرکه مؤید از جانب خداوند باشد، هیچ نوع خطایی مرتکب نشود» (همان: 139).

سوره

4

شماره 12،

پیاپی 1392

علی، علیه‌السلام، فرموده است: «أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا بَابُ اللَّهِ؛ من چشم خدایم، من دست خدایم، من جنب‌الله و باب‌الله هستم» (همان: 84).

فی الجملة، بدیهی است که وقتی امام زبان و چشم و دست خدا باشد، یعنی اراده او در گفتن و نگریستن و کار انجام دادن، به اراده خدا متصل شده است و محال است که مرتکب خطا شود. معنی عصمت جز این نباشد.

3-2 علم امامان در اصول کافی

یکی از مسائل مورد اختلاف شیعه با اهل سنت، مسأله علم مطلق امام است که اهل سنت علم خلیفه را محدود می‌دانند، لیکن شیعه دوازده امامی علم امام را مطلق می‌داند. شیعه با استناد به آیات و روایات، جمیع امامان را عالم به علم غیب و شهادت می‌داند. این مسأله در کُتُب معتبر شیعه آمده است که در رأس جمیع کُتُب حدیثی شیعه، کتاب *اصول کافی* می‌باشد که به جهت ضیق مجال فقط به چند حدیث به عنوان نمونه ذیلاً اشاره می‌شود:

هشام بن حکم گوید: با فردی نصرانی به نام بُرید خدمت امام کاظم (ع) رسیدیم و او از امام در باب *انجیل* پرسش‌هایی کرد که امام بخش‌های مهمی از *انجیل* را بخواند و معنی کرد. مرد نصرانی با همسرش مسلمان شدند. خدمت امام صادق (ع) رسیدیم و قصه را به حضورشان عرض نمودیم. امام خوشحال شد و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ لَأُذْرِي: خداوند در روی زمین حجتی قرار ندهد که چیزی از او پرسند و در پاسخ گوید نمی‌دانم» (همان: 130). باز هم امام صادق (ع) می‌فرماید: «نَحْنُ وَوَلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ وَخَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَعَيْبَةُ وَحْيِ اللَّهِ: ما امامان به حق رهبران الهی و خازنان علم خداوندی و صندوق وحی خدا هستیم»؛ (همان: 110).

سوال 4 شماره 12، پاییز 1392

برید بن معاویه گوید: یکی از دو امام (امام باقر یا امام صادق)، علیهما السلام، در تفسیر آیه «...وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...» ... در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند...» (آل عمران/7) فرموده است: «رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَفْضَلُ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِنَ التَّنْزِيلِ وَالتَّأْوِيلِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُنْزَلَ عَلَيْهِ شَيْئاً لَمْ يَعْلَمَهُ تَأْوِيلَهُ وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُونَهُ كُلَّهُ: پیامبر (ص) برترین فرد از راسخون در علم بود که خداوند تنزیل و تأویل جمیع آیات قرآن را بدو آموخته بود و اوصیای بعد از او (امامان) نیز به همه آنها علم کامل دارند» (همان: 122).

امام صادق (ع) در تفسیر آیه «...اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...» عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند...» (التوبه/105)، می‌فرماید: «مقصود از «مؤمنون» در این آیه ما امامان هستیم که بعد از خدا و رسول خدا به جمیع اعمال بندگان خدا علم و آگاهی داریم» (همان: 126). همچنین، روزی امام صادق (ع) به ابوبصیر فرمود: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلَيَّ (ع) أَلْفَ بَابٍ يُفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ. فَكَتَبْتُ سَاعَةً فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ وَمَا هُوَ بِذَاكَ، ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّا عِنْدَنَا الْجَامِعَةُ وَمَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَامِعَةُ؛ ..فِيهَا كُلُّ

حَلَالٍ وَ حَرَامٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَخْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ حَتَّى الْأَرْضُ فِي الْخَدَشِ... ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَفْرُ؛ وَعَاءٌ فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَ الْوَصِيِّينَ وَ عِلْمُ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ مَضَوْا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ ثُمَّ قَالَ: وَ لَيْسَ بِذَلِكَ. ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً فَقَالَ: وَ إِنَّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفَ فَاطِمَةَ (ع) وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ (ع)،.. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ عِنْدَنَا عِلْمًا مَا كَانَ وَ عِلْمًا مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ وَ مَا يَخْدُثُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِ الْأَمْرِ وَ الشَّيْءُ بَعْدَ

الشَّيْءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ: ای ابومحمّد! رسول اکرم (ص) هزار باب علم به علی (ع) آموخت که از هر باب آن هزار باب دیگر گشوده شود. سپس ساعتی تأمل کرد و فرمود: آنچه گفتم نهایت علم نبود. سپس فرمود: به یقین علم جامعه نزد ماست. مردم چه دانند که علم جامعه چیست؟ آن علمی باشد که جمیع احکام حلال و حرام، حتی خراش روی پوست در آن آمده است. پس اندکی سکوت کرد و پس از آن فرمود: علم جفر نزد ماست و مردم چه دانند که علم جفر چه باشد؟ جفر ظرفی است که در آن علم جمیع انبیای پیشین و جانشینانشان و همه دانایان بنی اسرائیل در آن موجود است. آنگاه فرمود: این علم نیز نهایت دانش نیست. سپس ساعتی سکوت کرد و فرمود: همانا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ زهرا (س) نزد ماست و مردم چه دانند که مُصْحَفُ فَاطِمَةَ چه باشد. سپس فرمود: علم جمیع حوادث گذشته تا حال و نیز از حال تا قیام قیامت پیش ماست. هرچه هر روز و شب اتفاق افتد و هر امری و چیزی که یکی بعد از دیگری تا قیامت واقع شود، ما به جمیع آن امور علم و آگاهی داریم» (همان: 136).

امام صادق (ع) در حدیث دیگری می‌فرماید: «زنادقه به سال 128 هجری ظاهر خواهند شد. راوی پرسید: شما چگونه از این امر مطلع شدید؟ فرمود: این مطلب را در مُصْحَفُ فَاطِمَةَ (س) مشاهده نمودم. راوی پرسید: مصحف فاطمه چیست؟ امام فرمود: خداوند بعد از وفات پیامبر اکرم (ص) فرشته‌ای جهت دلداری فاطمه (س)، خدمت ایشان فرستاد که آن فرشته به اذن الله جمیع اسرار عالم را به فاطمه (س) الهام کرد و فاطمه (س) آن را بر علی (ع) املاء نمود و حضرت علی (ع) آن را بنگاشت. جمیع آن نوشته‌ها همان مصحف فاطمه (س) است. آنگاه فرمود: «أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ لَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ: بدانید! که مُصْحَفُ فَاطِمَةَ (س) کتاب احکام حلال و حرام نیست، بلکه در آن علم همه چیز تا روز قیامت موجود است» (همان: 137).

تمام احادیث فوق، جزء محکّمات هستند و اگر جایی حدیثی به چشم بخورد که غیر اینها باشد، باید به این احادیث ارجاع شود. چه ممکن است امام در مقام تقیّه سخنی دیگر به زبان راند و یا با توجه به ظرفیت ذهنی شنوندگان چیزی غیر اینها بگوید.

امام سجّاد(ع) می‌فرماید: «نَحْنُ وَاللّٰهُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ: به خدا سوگند ما درخت نبوت و کان علم الهی و محل آمد و شد فرشتگانیم» (همان: 127).

طبق فرموده امام باقر، امام صادق و امام هادی، علیهم‌السلام، هفتاد و دو حرف از هفتاد و سه حرف اسم اعظم نزد پیامبر اکرم(ص) و دوازده امام است. امام باقر فرمود: «نَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا وَ حَرْفٌ وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى اسْتَأْتَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ: از اسم اعظم، هفتاد و دو حرف نزد ماست و تنها به یک حرف آن ما دست نداریم. خداوند آن یک حرف را برای خود اختصاص داده است» (همان: 131).

این که اسم اعظم چیست، کسی را به آن آگاهی نیست. مسلم علم همراه قدرت در صاحب اسم اعظم جمع است که کمالی بالاتر از صاحب آن برای بشر فرض ندارد. لذا در دنبال همان حدیث، امام باقر(ع) فرموده است: «فقط یک حرف از اسم اعظم در دست وزیر سلیمان بود که در مدتی کمتر از چشم هم زدن تخت بلقیس را از یمن تا فلسطین نزد سلیمان احضار کرد» (همان).

4) امامت خاصّه در قرآن و سایر کُتب روایی

مطالب این بند در دو بخش در کوتاه سخن بیان خواهد شد:

الف) ده‌ها آیه در قرآن مجید در مدح و ستایش حضرت علی(ع) و اهل بیت(ع) وارد شده است. سید هاشم بحرانی در *غایة المرام* صد و سی و شش آیه در مدح حضرت علی(ع) آورده است. (ر.ک؛ بحرانی، 1388، ج 1: 323-492 و ج 2: 68-7). نکته قابل توجه آن که علامه بحرانی جمیع آیات را با ذکر احادیث فراوان از طریق کُتب معتبر اهل سنت آورده است. این آیات مضاف بر سوره دهر (هل أتتی) و سوره کوثر می‌باشد که در این مقاله برای نمونه فقط به سه آیه در باب امامت حضرت علی(ع) استناد می‌شود:

1-4) آیه مباهله (آل عمران / 6)

خداوند در این آیه فرموده است: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود. آنگاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

۶۵

مباحله، یعنی «علیه یکدیگر نفرین کردن» تا خداوند باطل را نابود سازد که نوعی مبارزه معنوی است. پیامبر (ص) برای چنین کار عظیمی فقط فاطمه، علی، حسن و حسین، علیهم السلام، را همراه خودشان انتخاب فرمودند. معلوم می شود که در میان صحابه و خویشاوندان پیامبر، هیچ کس معنویتی چون آنان نداشته است. البته نصاری نجران که آن شکوه و معنویت را دیدند، از مباحله دست برداشتند و تسلیم خواست پیغمبر اکرم (ص) شدند.

سؤال 4

شماره 12

پاییز

1392

در این آیه به اتفاق شیعه و سنی مقصود از «أَنْفُسَنَا» حضرت علی (ع) می باشد که به عنوان نفس پیامبر مطرح شده است. فخر رازی گوید: «مقصود از «أَنْفُسَنَا» وحدت صفات و کمالات علی (ع) و پیامبر اکرم (ص) است که علی (ع) جمیع صفات و کمالات پیامبر را جز نبوت دارا می باشد» (رازی، 1358، ج 8: 247).

به هر روی، طبق نصّ این آیه، علی (ع) دارای جمیع صفات پیامبر مثل علم و عصمت می باشد. با توجه به اطلاق آیه، فقط نبوت را ندارد، چون در سایر آیات و احادیث، نبوت استثنا شده است. از جمله صفات پیامبر آنکه آن حضرت مبین شریعت و امام امت بودند. پس علی (ع) نیز صفت امامت و بیانگری شریعت را دارد. شیخ طوسی با توجه بدین نکته فرموده است: «طبق این آیه، علی (ع) امام مسلمانان بعد از پیامبر اکرم (ص) است، چون این آیه مساوی بودن کمالات علی (ع) با پیامبر (جز پیامبری) را اعلام می فرماید و طبق قیاس مساوات علی (ع) معصوم و اعلم امت اسلامی است و فقط چنین کسی شایستگی امامت دارد» (طوسی، 1367، ج 2: 485).

2 و 3-4) آیات 3 و 67 سوره مائده

خداوند در آیه 67 این سوره، نخست به پیامبر (ص) فرمان داد تا علی (ع) را به عنوان امام بعد از خود معرفی نماید. سپس در آیه 3 از همین سوره بعد از معرفی شدن علی (ع) به عنوان جانشین پیامبر اکرم (ص)، اکمال دین را اعلام فرمود. این دو آیه به ترتیب به «آیه تبلیغ و اکمال دین»

معروف هستند. خداوند در آیه تبلیغ می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...» ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای. خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می‌دارد...» (المائده/67). در آیه اکمال نیز خداوند متعال می‌فرماید: «...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...» امروز (روز) نصب علی (ع) بر امامت، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم» (المائده/3).

۵۹

در حقیقت آیه تبلیغ مقدمه آیه اکمال دین است و از جهت ترتیب نزول نیز نخست آیه تبلیغ، سپس آیه اکمال نازل گردیده است. روایات در شأن نزول این دو آیه از طریق شیعه، اجماعی و از ناحیه اهل سنت نیز به نحو مستفیض می‌باشد. جای تردید نیست که این دو آیه روز هجدهم ذی حجه سال دهم هجری (روز عید غدیر) یکی بعد از دیگری نازل شده است. ذیلاً به نمونه‌هایی از احادیث از طریق اهل سنت و شیعه اشارت می‌شود.

بر؛
سال 4، شماره 12،
پیاپی 1392

ابوسعید خدری از پیامبر نقل کرد که آیه ولایت روز هجدهم ذی حجه سال دهم هجری در باب نصب حضرت علی (ع) به امامت نازل گردید (ر.ک؛ ذکاوتی، 1383، ج 1: 107). و امام باقر (ع) می‌فرماید: «آخِرُ فَرِيضَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ الْوَلَايَةَ: مَسْأَلَةُ وِلَايَةِ وَ نَصْبِ حَضْرَةِ عَلِيِّ (ع) بِهٖ اِمَامَتِ، آخِرِينَ فَرِيضَةُ اِي بُوْدِ كِهْ خِداوَنْدِ نَازِلِ فَرْمُوْدِ» (بحرانی، 1385، ج 2: 223). امام رضا (ع) نیز می‌فرماید: «أَنْزَلَ اللَّهُ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ آيَةَ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»؛ أَمْرٌ بِالإِمَامَةِ مِنَ تَمَامِ الدِّينِ، لَمْ يُمَضِّ (ص) حَتَّى بَيَّنَّ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ وَأَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا عِلْمًا وَ إِمَامًا: خِداوَنْدِ آيَةُ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ...» رَا دَرِ حِجَّةِ الْوُدَاعِ بَرِ پِيَامِبِرِ (ص) نَازِلِ فَرْمُوْدِ. اَمْرِ اِمَامَتِ اِكْمَالِ دِينِ اسْتِ. پِيَامِبِرِ اِكْرَمِ (ص) پِيَشِ اَزِ رِحْلَتِ خُوْدِ جَمِيْعِ اِحْكَامِ دِينِ اِسْلَامِ رَا بَرَايِ اِمْتِ خُوْدِ بِيَانِ فَرْمُوْدِ وَ عَلِي (ع) رَا بِهٖ عِنْوَانِ رَاهِنَمَا وَ اِمَامِ بَعْدِ اَزِ خُوْدِ نَصْبِ نَمُوْدِ» (همان: 224).

در بحث دلالتی آیه تبلیغ، با اندک توجه به فضای زمان نزول آیه معلوم می‌شود که اعلام امامت تا چه حد مشکل‌آفرین بوده که خداوند حفظ جان پیامبرش را در برابر خطرات منافقان مسلمان‌نما به عهده گرفته است و با تأکید تمام به پیامبر اکرم (ص) دستور اعلام این امر مهم را داده است و در آیه اکمال فرمود: «الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ

لَکُمْ دِیْنُکُمْ: امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنابراین این، از آنها نترسید و از (مخالفت) من بترسید. امروز، دین شما را کامل کردم».

با توجه به اینکه این دو آیه یکی بعد از دیگری در روز هجدهم ذی حجه سال دهم هجری نازل شده است و معرفی حضرت علی (ع) به دست پیامبر اکرم (ص) یقیناً انجام گرفته (در بحث حدیث غدیر خواهد آمد)، به آسانی معلوم می شود که تبلیغ امر مهم در آیه تبلیغ ممکن نیست تبلیغ قرآن و دین اسلام باشد، چون به اتفاق شیعه و سنی سوره مائده آخرین سوره ای بود که بر پیامبر (ص) نازل گردید. و پیامبر اکرم (ص) مدت اندکی بعد از نزول این سوره در قید حیات بودند. با این حال، چنین تأکیدی معنی ندارد. اگر مقصود تبلیغ احکام دین باشد که اکثر احکام وارد شده در سوره مائده به سان صوم و صلاة، در سوره بقره و مانند آن سالها پیش از نزول سوره مائده نازل شده بود. پس مقصود اعلام امامت حضرت علی (ع) است و نیز مقصود از «آلیوم» در آیه اکمال نیز، جز روز انتصاب علی (ع) به امامت چیزی دیگر نتواند بود. با توجه بدین نکته، صاحب تفسیر «الأمثل» گفته است: «اگر مقصود از «آلیوم» که دو بار در آیه اکمال تکرار شده، فتح مکه یا روز اعلام برائت از مشرکین (که در بخشی از سوره براءت آمده است) و یا روز آغاز بعثت باشد، با نزول سوره مائده همخوانی نخواهد داشت، چون هر سه حادثه مدت ها پیش از نزول سوره مائده اتفاق افتاده اند؛ مثلاً بین آغاز بعثت و نزول سوره مائده حدود 23 سال فاصله زمانی در کار است و فتح مکه حدود دو سال و اعلام براءت حدود یک سال و آندی پیش از نزول سوره مائده است. بنابراین، مقصود روز انتصاب حضرت امیر (ع) به سیمت امامت است» (مکارم شیرازی، 1378، ج 3: 591).

برخی از مفسران منصف اهل سنت، همین مطلب را کاملاً پذیرفته اند؛ مثلاً سیوطی گفته است: «طبق نقل بسیاری از صحابه پیامبر (ص)، به سان ابوسعید خدری و دیگران، این دو آیه در باب معرفی حضرت علی (ع) به امامت مسلمانان نازل شده است که پیامبر اکرم (ص) روز هجدهم ذی حجه سال دهم هجری در غدیر خم این کار را به فرمان خدا انجام داد» (سیوطی، 1362، ج 2: 298).

علامه طباطبائی نیز بعد از بحث های مفصل در ذیل این دو آیه می فرماید: «این دو آیه هیچ تفسیر و توجیه دیگری جز نصب حضرت علی (ع) به امامت ندارد» (طباطبائی، 1374، ج 5: 168).

4-4 احادیث ویژه در اثبات امامت خاصه (امامت اهل بیت، علیهم السلام)

در این بخش فقط در وسع مقاله به سه حدیث در باب منصوب بودن علی، علیه السلام، به مقام امامت استناد می‌شود:

1-4-4) حدیث غدیر

هیچ عالم بی تعصب اسلامی، منکر سند این حدیث نیست. اسناد این حدیث به تفصیل در کتاب‌های *عقبات الأنوار*، *غایة المرام* و به خصوص در کتاب *الغدیر* و ... آمده است. بحرانی این حدیث شریف را از 89 طریق نقل فرموده است (ر.ک؛ بحرانی، 1388، ج 1: 135-165). علامه امینی در *الغدیر* می‌فرماید: «پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع) را در حضور بیش از صد و بیست هزار تن از یاران خود، اعم از اهل مدینه و دیگر بلاد اسلامی، به عنوان ولی امر امت اسلامی در روز هجدهم ذی حجه سال دهم هجری در سرزمین غدیر معرفی فرمود. بنابراین، بیش از این در باب سند این حدیث نیاز به توضیح نیست، چون این حدیث متواتر است» (امینی، 1361، ج 1: 9).

اینک خلاصه‌ای از این حدیث را از کتاب *الغدیر* نقل، سپس در دلالت آن به اختصار سخن گفته، می‌شود.

سال 4، شماره 12، پاییز 1392

پیامبر اکرم (ص) آن روز فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. فَقَالَ (ص): إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ، وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ يَقُولُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ أَوْ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ: أَي مَرْدَم! چه کسی نسبت به جان و مال مؤمنان بیش از خودشان ولایت دارد؟ گفتند: خدا و رسول او داناست. آنگاه فرمود: همانا خدا مولای من و من مولای مؤمنان هستم که بیش از خودشان به جانشان ولایت دارم. پس من مولای هر که بودم، بی تردید علی هم مولای اوست. این جمله را سه یا چهار بار تکرار کردند» (همان: 11).

در بحث دلالتی حدیث، سخن از معنی کلمه «مولى» است. در زبان عربی «مولى» را معانی بسیار است که سه معنی آن شایع‌تر است: «برده، دوست، صاحب امر و امام مردم». با توجه به صدر حدیث که پیامبر اکرم (ص) از ولایت مطلق خود، با استناد به آیه 6 از سوره احزاب (النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ)، سخن می‌گوید و مردم را به آن آیه و ولایت‌مداری پیامبر توجه می‌دهد، و آنگاه می‌گوید: «آن ولایت و مولویت من، عیناً به علی (ع) منتقل می‌شود» معلوم می‌گردد که کلمه «مولى» در این حدیث فقط به معنی «امامت و ولایت» است، نه چیز دیگر. در این حدیث دو تا «فاء تفریع» به کار رفته است: «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»، که فاء نخستین ولایت و

مولویت پیامبر (ص) را با توجه به مضمون آیه 6 از سوره احزاب بیان می‌دارد و فاء دوم (فَهَذَا عَلَيَّ) بیانگر آن است که همان ولایت و مولویت پیامبر به علی(ع) منتقل گردیده است. بنابراین، اگر در صدر و ذیل حدیث دقت شود، در دلالت حدیث ابهامی نمی‌ماند. پیامبر اکرم(ص) حدیث را با بیان ولایت مطلق خود آغاز فرمود و همان را با فاء تفریع به علی(ع) منتقل نمود. سپس در ذیل حدیث فرمود: «فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْعَائِبَ»؛ حاضران باید این مطلب مهم (اکمال دین) را به غایبان برسانند.

2-4-4) حدیث ثقلین

۴۵

این حدیث متواتر معنوی است. سید هاشم بحرانی این حدیث شریف را از 39 طریق اهل سنت نقل کرده است (ر.ک؛ بحرانی، 1388: 298). علمای شیعی علاوه بر اینکه این حدیث را در کتب کلامی و تفسیری خویش نقل کرده‌اند، کتاب‌های مستقلی نیز به همین نام تدوین نموده‌اند؛ مثل کتاب حدیث ثقلین از سید علی میلانی و... . ذیلاً این حدیث از غایب المرآة به نقل از احمد بن حنبل نقل می‌گردد، سپس به طور خلاصه در دلالت آن بحث می‌شود.

۴۶

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضُ: پیامبر اکرم(ص) فرمود: همانا من میان شما دو چیز گرانبها به جا گذاشتم که یکی بزرگتر از دیگری می‌باشد: کتاب خدا و عترت و اهل بیت من. مادام که به آن دو تمسک جویند، هرگز گمراه نشوید. آگاه باشید که آن دو تا روز قیامت هرگز از هم جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند» (همان: 299).

۱۳۹۲

در بحث دلالتی این حدیث به سه نکته باید توجه نمود: یکی آنکه پیامبر، کتاب خدا و اهل بیت را عدل یکدیگر قرار داد. دو دیگر آنکه این دو (ثقلین) تا قیامت از هم جدا نشوند. سوم وجوب تمسک و پیروی از هر دو. نکته اول و دوم بدون توضیح روشن است، به خصوص با توجه به اینکه پیامبر (ص) حین بیان حدیث دو انگشت سبابة دو دست خود را کنار هم قرار داد و فرمود: «كَهَاتَيْنِ»؛ یعنی قرآن و حدیث به سان این دو انگشت عدل هستند. نیز در متن حدیث فرمود: تا روز قیامت از هم جدا نشوند.

اما نکته سوم یعنی وجوب تمسک به اهل بیت که این مقاله دنبال اثبات آن است، این حدیث هم از حیث دلالت منطوقی، هم از جهت دلالت مفهوم مخالف (مفهوم شرط) دال بر وجوب تمسک به اهل بیت پیامبر (امامان معصوم) می‌باشد و معنی امامت چیزی جز این نباشد. اما دلالت منطوقی

سوال 4 شماره 12، پیاپی 1392

یا دلالت مطابقه که انشاء در لباس اخبار آمده است، روشن و بدیهی است، چون به اتفاق شیعه و سنی پیروی از قرآن واجب است. پس پیروی از عدل قرآن یعنی اهل بیت نیز واجب است. این وجوب به سان وجوب روزه است که در آیه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» (البقره/183) با جمله خبری وارد شده که به معنی (صوموا: روزه بگیرید) می‌باشد. در زبان قرآن و حدیث از اینگونه کاربردها فراوان است و علت آن این است که انشاء در لباس اخبار از تأکید بیشتری برخوردار است.

بنابراین، در این حدیث نیز جمله «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا» به معنی (تَمَسَّكُوا بِهِمَا) می‌باشد. طبق این حدیث اهل بیت (امامان) همان قرآن ناطق می‌باشند که مبین قرآن صامت هستند. مفهوم مخالف آن نیز حجت است؛ یعنی اگر شما امت اسلامی به قرآن و اهل بیت تمسک نجویید، گمراه می‌شوید. به بیان دیگر، عدم اطاعت از قرآن و اهل بیت حرام است.

3-4-4) حدیث منزلت

به قول سید هاشم بحرانی، این حدیث از صد طریق اهل سنت نقل شده و جمیع فرقه‌های شیعه نیز آن را در کتب کلامی و تفسیری خود آورده‌اند (ر.ک؛ بحرانی، 1388، ج 1: 175). بنابراین، این حدیث شریف از حیث سند در حد متواتر است و در این باب بیش از این نیاز به بحث نیست. اینک ذیلاً این حدیث از طریق ابوسعید خدری به روایت احمد بن حنبل می‌آورده می‌شود. سپس در باب دلالت آن به نحو اختصار بحث می‌شود.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِعَلِيِّ (ع): «يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ

بَعْدِي: پیامبر فرمودند: ای علی! تو نسبت به من به سان هارون به موسی هستی، جز آنکه پیامبری بعد از من نخواهد بود» (همان).

بحث دلالتی حدیث: فی الجمله، این حدیث شریف در حقیقت تفسیرگر آیه مباهله است که خداوند از زبان پیامبرش، علی (ع) را نفس پیامبر (ص) معرفی فرمود: «أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ» (آل عمران/61). در بحث دلالتی این آیه پیشتر گفته آمد که طبق این آیه، علی (ع) جمیع صفات پیامبر را (جز نبوت) دارا می‌باشد. از جمله صفات پیامبر اکرم (ص) امامت آن بزرگوار و ولایت مطلق اوست. پس علی (ع) حائز این صفت نیز هست و علی (ع) بعد از پیامبر (ص)، امام امت اسلامی می‌باشد. در این حدیث نیز استدلال از همین سنخ است که به چند نکته باید دقت کرد.

نخست آنکه اضافه کلمه «منزلت» به اسم معرفه «هارون» افاده عموم می کند. طبق این دلالت جمیع مشترکات هارون با موسی برای حضرت علی(ع) با پیامبر اکرم(ص) نیز اثبات می شود (جز نبوت که در خود حدیث نیز استثنا شده است). دو دیگر آنکه باید دید چه صفاتی جز نبوت، میان هارون و موسی مشترک بود که جمیع آن صفات برای حضرت علی(ع) نیز اثبات می شود. خداوند این صفات مشترک را برشمرد و از زبان موسی فرمود: «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي: و وزیري از خاندانم برای من قرار ده... * برادرم هارون را! * با او پشتم را محکم کن * و او را در کارم شریک ساز» (طه/32-29).

س

بنابراین، جمیع این صفات که مسأله وزارت و بیان شریعت و هدایت امت از جمله آنهاست، برای حضرت علی(ع) نیز اثبات می شود؛ یعنی طبق این حدیث، علی(ع) عهده دار حکومت بعد از پیامبر و مبین شریعت بعد از آن بزرگوار است. معنی امامت که ما در پی اثبات آن هستیم، جز همین نباشد. «وزیر» یا به معنی «پناه گاه» است که خداوند فرمود: «كَلَّا لَأَ وَزَّرَ: هرگز چنین نیست، راه فرار و پناهگاهی وجود ندارد!» (القیامه/11) و یا به معنی «حامل بار سنگین اداره حکومت و بیان احکام دین» است که از «وزر» گرفته شده باشد که با توجه بدین معنی خداوند بارها در قرآن می فرماید: کسی بار دیگری بر ندارد: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (الأنعام/164) که حضرت علی(ع) بعد از پیامبر (ص) وزیر به هر دو معنی بود؛ یعنی هم بار سنگین رهبری امت و هم بیان احکام شریعت را به عهده داشت و از این جهت، محل رجوع و پناه امت اسلامی بودند.

س

4 شماره 12، پاییز 1392

نتیجه گیری

به طور کلی از مجموع این مقاله دو نتیجه مهم حاصل آید:

1- امامت از دیدگاه شیعه اثنا عشری با دیدگاه اهل سنت تفاوت جوهری دارد. چه اهل سنت اساساً به عصمت امام باور ندارند و به دنبال این دیدگاه، به منصوص بودن امام از جانب خدا و رسول نیز معتقد نیستند. شیعه اثنا عشری، امامت را از راه قاعده عقلی لطف اثبات می نمایند و به دنبال این استدلال به عصمت و منصوص بودن امام نیز معتقد هستند و آن را با استناد به عقل و نقل به اثبات می رسانند. البته شیعه دوازده امامی با سایر فرقه های شیعه، به سان کیسانیه و به خصوص زیدیه و اسماعیلیه نیز اختلاف هایی در باب امامت دارند. از جمله آنکه مثلاً زیدیه به نص خفی باور دارند و نیز عصمت را در امام شرط ندانند، لیکن شیعه دوازده امامی به نص صریح و عصمت عقیده راسخ دارند.

2- شیعه اثنا عشری امام معصوم منصوص را در دو مرحله امامت خاصه و عامه نخست از طریق براهین عقلی، سپس از طریق استناد به آیاتی مثل آیه 35 از سوره یونس، آیه 61 از سوره آل عمران و آیه های 67 و 3 از سوره مائده و... به اثبات می‌رسانند. همچنین این دیدگاه را با استناد به احادیث متواتر و مستفیض که در کتب معتبر شیعه و سنی وارد شده، اثبات می‌نمایند. حدیث غدیر، ثقلین، منزلت و بسیاری از احادیث کتاب الحجّه اصول کافی، از آن جمله می‌باشند که برخی از آنها در متن مقاله گفته آمد.

۶۵

منابع و مأخذ

قرآن مجید.

امینی، عبدالحسین. (1361). *الغدیر فی الکتاب و السنّة و الأدب*. بیروت - لبنان: دار الکتب العربیّه.

بحرانی، میثم بن علی. (1355). *قواعد المرام فی علم الکلام*. قم: انتشارات مهر.

بحرانی، سید هاشم. (1385). *البرهان فی تفسیر القرآن*. قم: مؤسسه دار المجتبی.

_____ . (1388). *غایة المرام فی تعیین الإمام*. قم: مؤسسه بعثت.

حلی، یوسف بن علی و خواجه محمد بن حسن طوسی. (1360). *کشف الفوائد فی شرح قواعد العقاید*. تبریز: انتشارات مکتب اسلام.

حلی، حسن بن یوسف. (1364). *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*. قم: نشر اسلامی.

_____ . (1365). *باب حادی عشر*. شرح فاضل مقداد سیوری. تهران: انتشارات مصطفوی.

راغب اصفهانی، ابوالقاسم، حسین بن محمد (1385). *المفردات فی غریب القرآن*. بیروت - لبنان: دار احیاء التراث العربی.

ذکاوتی، علیرضا. (01383). *اسباب نزول*. تهران: نشر نی.

سید مرتضی، علی بن الحسین. (1383). *الشافی فی الإمامه*. قم: انتشارات مؤسسه الصادق (ع).

بر؛ سال 4، شماره 12، پاییز 1392

سیوطی، جلال‌الدین. (1362). *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*. قم: انتشارات آیه‌الله مرعشی.

طباطبائی، سید محمدحسین. (1374). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: جامعه مدرسین.

طوسی، محمد بن حسن. (1351). *تلخیص الشافی*. قم: انتشارات عزیزی.

_____ . (1367). *التبیان فی تفسیر القرآن*. محلّ نشر: مکتب الأعلام

الإسلامی.

فخر رازی، محمد بن عمر. (1358). *مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)*. بیروت - لبنان: دار احیاء التراث
عربی.

فتیاض لاهیجی، عبدالرزاق. (بی تا). *گوهر مراد*. تهران: انتشارات اسلامیه.

کلینی، محمد بن یعقوب. (1386). *اصول کافی*. بیروت - لبنان: انتشارات الأمیره.

مفید، محمد بن نعمان. (1371). *اوائل المقالات*. قم: انتشارات کنگره شیخ مفید.

مکارم شیرازی، ناصر. (1378). *الأمثل فی تفسیر کتاب الله*. قم: انتشارات مدرسه امام علی بن

أبی طالب.

۶۵

سال 4، شماره 12، پاییز 1392